# جلسه 30-382

**‌شنبه - 02/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

مسأله 11: الارض المغصوبة المجهول مالکها لایجوز التصرف فیها و لو بالصلاة و یرجع امرها الی الحاکم الشرعی و کذا اذا غصب آلات و ادوات من الآجر و نحوه و عمّر بها دارا أو غیرها ثم جهل المالک فانه لایجوز التصرف و یجب الرجوع الی الحاکم الشرعی.

صاحب عروه فرموده است: تصرف در زمین هایی که غصبی است و مالکش مجهول هست یا مالکش معلوم است ولی دسترسی به او نیست، بدون اذن حاکم شرعی حرام است.

برخی از اموال ممکن است مالک معلوم نداشته باشد و لکن گاهی یک ملک دولتی است که احراز نمی کنیم غصبی است، این طبق نظر مشهور ملک شخصیت حقوقی دولت است و بدون اذن دولت و قانون دولت تصرف در آن حرام است،طبق قانون دولت تصرف در آن جایز است. کسانی که دولت را مالک می دانند مثل امام نظرشان این است.

کسانی که قائل به مالکیت دولت نیستند مثل آقای خوئی، آقای سیستانی، نه از جهت اینکه دولت صلاحیت مالک شدن ندارد، از این جهت اشکال می کنند که ولایت برای سرپرست های حکومت ها قائل نیستند. طبعا اگر امضاء بکند حاکم شرع معاملات دولت را، می شود این ساختمان ملک دولت، اگر امضاء نکند ملک دولت نمی شود و چه بسا از مباحات است. چون زمینش موات بود و مصالح ساختمانیش هم از همین مباحات و انفال بود. او هم خارج از بحث ماست. بحث ما در جایی است که یک مالی مالک سابق داشته و الان مجهول است آن مالک و یا معلوم هم باشد دیگه وصول به او ممکن نیست. مالک دارد، اگر دولت هم آن را گرفته است چون به ناحق فرض کنید گرفته یا حاکم شرع امضاء نکرده آن خریدش را، این ساختمان را که خریده امضاء نکرده،‌باقی مانده بر ملک مالک سابق و مالک سابق یا مجهول است و یا اگر هم معلوم است دسترسی به او امکان ندارد. حکم این چیست؟

س: دولت یک ساختمانی را از زید می خرد و زید هم معلوم است کیست و لکن دسترسی به او نداریم. انشاءالله خواهیم گفت مورد روایات هم هست که مالک اگر معلوم باشد ولی امکان وصول به او نباشد این حکم مجهول المالک را دارد. این از روایات استفاده می شود.

راجع به مجهول المالک مشهور گفتند مصرفش صدقه بر فقراء شیعه است با اجازه حاکم شرع و لذا اگر واقعا یک ساختمانی مجهول المالک است، شما می دانید به غیر وجه شرعی استیلاء بر آن پیدا کردند، این حکم مجهول المالک را دارد، مشهور می گویند یعنی یتصدق به أو بثمنه علی الفقراء من الشیعة باذن الحاکم الشرعی. حالا امکان صدقه به کل ساختمان نیست، آن تصرف هایی که شما می کنید در آنجا با اجازه حاکم شرع باید باشد و اجرت آن تصرفات را صدقه بر فقراء شیعه بدهید.

دلیل مشهور این است که می گویند: در روایات فرمودند مجهول المالک را یا معلوم المالکی که لایمکن الوصول الی صاحبه را باید صدقه بدهید. مثل صحیحه یونس بن عبدالرحمن سئل ابوالحسن الرضا علیه السلام و انا حاضر، تا اینجا می رسد: رفیق کان لنا بمکة فرحل بها الی منزله (یک دوستی داشتیم در مکه با هم بودیم، از آنجا به سمت شهرش حرکت کرد،‌ما هم) و رحلنا الی منازلنا (ما هم به سمت شهر خودمان حرکت کردیم) فلما صرنا فی الطریق اصبنا بعض متاعه معنا (در بین راه دیدیم برخی از آن اثاث های دوست ما پیش ماست. این می شود معلوم المالکی که عادتا لایمکن الظفر به و الوصول الیه) فای شیء نصنع به قال علیه السلام تحملونه الی الکوفة (حضرت فرمود بروید این اثاث را به کوفه ببرید چون مقصد کوفه بود) قال لسنا نعرفه (ما اصلا نمی دانیم این آقا کیست. فقط همراه ما در حج بود یعنی مشخصاتی از او نداریم) و لانعرف بلده (مشخصات شهرش را هم نمی دانیم) و لانعرف کیف نصنع قال اذا کان کذا فبعه و تصدق بثمنه قال له علی من جعلت فداک قال علی اهل الولایة.

این موردش معلوم المالکی است که لایمکن الظفر به و الوصول الیه. و لکن فقهاء فرمودند خصوصیت ندارد،‌عرف به مجهول المالک هم الغاء خصوصیت می کند. و لذا مشهور گفتند مصرف معلوم المالکی که لایمکن الظفر به یا مجهول المالک صدقه بر فقراء شیعه است.

مرحوم آقای خوئی فرموده: ما مصرف را قبول داریم اما اینکه شما می گویید اذن حاکم شرع در مصرف مجهول المالک که صدقه بر فقراء هست لازم است، خلاف اطلاق این روایت است. روایت فرمود تصدق بثمنه، نفرمود باذن الحاکم الشرعی. این را هم در این بحث فرمودند هم در مصباح الفقاهة. در بحث خمس فرمودند انصاف این است که از این روایت نمی شود اطلاق‌گیری کرد. چرا؟ برای اینکه شاید امام که فرمود بعه و تصدق بثمنه اعمال ولایت هم کرد. امام هم مفتی بود هم ولی امر، نیاز نبود بفرماید تصدق بثمنه باذن الحاکم الشرعی، خود حضرت اذن داد با همین تعبیر. و لذا اطلاقی در این روایت نیست که ما بخواهیم بگوییم اذن حاکم شرع لازم نیست.

مرحوم آقای خوئی در همین بحث و در مصباح الفقاهة می خواستند با اطلاق این روایت و امثال آن نفی لزوم استئذان از فقیه بکنند می فرمودند ما برای چی بگوییم استئذان از حاکم شرعی لازم است؟‌ ما که قائل به ولایت فقیه نیستیم، الا در مواردی که دو خصوصیت داشته باشد: یک:‌ از اموری باشد که احراز بکنیم شارع راضی به اهمال آن نیست، باید زمین نماند. دو:‌ اصل اولی حرمت تصرف باشد. ما قدرمتیقن‌گیری می کنیم می گوییم حالا وقتی فهمیدیم شارع راضی به اهمال این مطلب نیست اصل اولی هم که حرمت تصرف است، قدرمتیقن‌گیری باید بکنیم،‌قدرمتیقن این است که کسی می تواند تصرف کند که ماذون از طرف فقیه عادل باشد. مثلا اموال یتیم،‌اموال غائب، ما یقین داریم که شارع راضی به تعطیل و اهمال در مورد آن نیست، بگذاریم اموال یتیم تلف بشود،‌اموال این مؤمنی که غائب است تلف بشود، این محتمل نیست. یا خود این یتیم ضایع بشود، کسی او را سرپرستی نکند، این محتمل نیست. و از طرف دیگر اصل عدم ولایت بر تصرف در اموال این یتیم یا این غائب است چون لایحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه. آن وقت چون عدم تصرف بطور کلی موجب اهمال می شود در امر اموال یتیم و این خلاف نظر شارع است و از طرف دیگر اطلاقی هم در دلیل جواز تصرف در مال یتیم نداریم، قدرمتیقن‌گیری می کنیم، قدرمتیقن جواز تصرف است برای فقیه عادل یا مأذون از طرف او. این می شود دلیل بر ولایت فقیه.

مرحوم استاد هم در شئون حکومت همین دلیل را پیاده می کرد. می فرمود تصدی برای امر حکومت از اموری است که می دانیم شارع راضی به تعطیل و اهمال آن نیست، بالاخره لابد للناس من امیر، بی‌حکومت که نمی شود،‌و از طرف دیگر اصل عدم ولایت بر اموال عامه و تصرف در شئون حکومت است، قدرمتیقن‌گیری می کنیم، قدرمتیقن از کسی که می دانیم از این اصل اولی خارج شده بخاطر اینکه شارع راضی به اهمال امر حکومت نیست، این است که فقیه عادل متصدی بشود. این محصل این بیان.

آن وقت نتیجه این می شود: آقای خوئی و مرحوم استاد می فرمودند جاهایی که اصل اولی بر جواز تصرف است،‌دلیل ندارد ولایت فقیه، دلیل ندارد لزوم استئذان از حاکم شرعی. مثل اینکه یک شخصی فوت کرد ولیش آنجا حاضر نیست، بعضی گفتند احتیاط این است که زنگ بزنید از حاکم شرعی اذن بگیرید برای تجهیز این میت. از اموال خودتان اگر باشد چه نیازی است به استیذان از حاکم شرعی. اصل اولی اقتضاء جواز می کند. نمی دانم غسل دادن این میت مشروط است به اذن حاکم شرع، نماز خواندن و دفن کردن این میت مشروط است به اذن حاکم شرع،‌کفن کردن این میت با اموال خودم یا اموال یک شخص متبرع مشروط است به استیذان از حاکم شرع،‌اصل برائت می گوید همچون شرطی نیست. و لذا اینجا ما قائل به ولایت فقیه نیستیم.

این محصل مبنای آقای خوئی. بعد تطبیق کردند بر مقام. فرمودند: در مقام ما وقتی اطلاق داریم در دلیل که می گوید تصدق بثمنه، دیگه اصل اولی که اصل عملی است از بین می رود. اصل لفظی داریم، اطلاق لفظی داریم،‌نفی می کند لزوم استیذان از حاکم شرع را و ما اینجا نمی توانیم دلیل ولایت فقیه را اعمال کنیم. این محصل فرمایش آقای خوئی.

منتها در بحث خمس چون در اطلاق این صحیحه مناقشه کردند طبعا مبنایشان در ولایت فقیه تطبیق می شود. خب مجهول المالک را ما چه بکنیم؟ بگذاریم تلف بشود؟ این خلاف مذاق شارع است. بخواهد هر کسی آن را بردارد و به مصرف برساند یا صدقه بدهد؟ اطلاق لفظی وقتی نبود تصدق بثمنه، اصل اولی عدم جواز تصرف است مگر آن مقدار متیقن که استیذان از حاکم شرع است. بله، حاکم شرع اگر عارف به مصادیق مصرف مجهول المالک نباشد احتیاط این است که کسانی را وکیل کند که آن ها عارف به مصارف شرعی هستند. چون قدرمتیقن اینگونه خواهد بود. اگر فقیهی عارف به مصادیق مصرف مجهول المالک بود، او اذن می دهد و اگر عارف نبود احتیاط این است که شخص عارف را توکیل کند برای این کار.

ممکن است شما مثل صاحب جواهر این نظریه مجهول المالک را بر سهم امام تطبیق کنید. بگویید سهم امام ملک امام است، امام هم که قطعا راضی به اهمال در آن نیست که سهم امام ها تلف بشود. از آن طرف بگویید چون اصل اولی عدم جواز تصرف است در مال غیر، پس جایز نیست تصرف در سهم امام الا به مقدار متیقن که اذن از حاکم شرع است.

آقای خوئی فرموده این ها را من قبول دارم ولی نتیجه ای که می خواهی بگیری که فلیتصدق بسهم الامام علی الفقراء که مصرف مجهول المالک است یا مالکی که معلوم است و لکن امکان وصول به او نیست، این را قبول ندارم. چرا این نتیجه‌گیری را ایشان قبول ندارد،‌یعنی قبول دارد که حکم مجهول المالک فی حد ذاته بار می شود بر سهم امام چون مال لایمکن ایصاله الی صاحبه و اصل اولی هم عدم جواز تصرف در مال غیر است الا به اذن او منتها چون هیچکس تصرف نکند از بین می رود سهم امام، متیقن این است که فقیر می تواند تصرف کند منتها باید عارف به مصارف باشد،‌اگر عارف نیست وکیل بکند کسی را که عارف به مصارف سهم امام است.آقای خوئی فرموده این ها را قبول دارم اما اینکه بگویید این مصرفش صدقه است قبول ندارم. چرا؟ برای اینکه مجهول المالک اگر بدانم مالک مجهولش یا آن مالکی که قابل وصول به او نیست، بدانم راضی به یک مصرف خاصی است حق ندارم صدقه بدهم. یک پدری است الان غائب است،‌دسترسی به او هم نیست، اموالی که دارد می دانیم راضی است به فرزندانش بدهیم،‌به همسرش بدهیم،‌حق نداریم صدقه بدهیم. اطلاق ندارد دلیل صدقه. اذن دارد،رضای باطنی دارد که به فرزندانش بدهیم، خب باید به آن ها بدهیم. چون مورد روایت این بود که و لسنا نعرفه و لانعرف بلده و لانعرف کیف نصنع و الا اگر می دانستند آن آقا راضی است به یک مصرف خاصی برسد باید به همان مصرف صرف بشود. و ما در مورد سهم مبارک امام علیه السلام می دانیم که امام علیه السلام راضی است که سهم امام برای ترویج دین صرف بشود و آن به این است که در اقامه حوزات علمیه صرف بشود که دین برقرار بماند.

البته آقای سیستانی یک حاشیه ای دارند،‌حاشیه خوبی است،‌فرمودند و همینطور مصرف رفع گرفتاری های شدید مؤمنین، حاجت های ملحه مؤمنین هم یقین داریم امام علیه السلام راضی است که سهم امام در او مصرف بشود. یک دختر شیعه است، پول جهازش را ندارد در خانه مانده، یک بیمار شیعه است پول درمان متعارفش را ندارد از بیماری رنج می برد، رفع حاجت های ملحه مؤمنین با رعایت اولویت ها این هم در کنار ترویج دین و صرف در اقامه حوزات علمیه مصرفی است که امام علیه السلام به آن راضی است. این محصل این مطلب. ما عرائضی داریم در اینجا که عرض می کنیم.

س: این اشکال اول که آقا اشاره می کنند به همین مطلب اخیر است. ما نمی خواهیم به این بحث بپردازیم، این اشکالی است راجع به بحث اخیر،‌سهم امام:

مرحوم امام قدس سره در کتاب البیع حمله می کند به این نظریه. می گوید این چه حرفی است که ما بگوییم ما می دانیم مال امام زمان است و امام زمان راضی است در اقامه حوزات علمیه صرف بشود؟ از کجا می دانیم؟ این همه فقیر شیعه وجود دارد که به نان شب شان محتاج هستند، از کجا علم دارید امام زمان راضی است که من طلبه شهریه بگیرم و آن شیعه در فقر شدید زندگی بکند؟ از کجا ما علم داریم؟ بعد ایشان فرمودند (در ذیل ولایت فقیه این را فرمودند): ‌بر فرض مجتهدی بگوید من علم دارم،‌خب علمش برای خودش بدرد می خورد، اینکه اجتهاد نیست تا ما بگوییم ما از مجتهد تقلید می کنیم. احراز رضای امام زمان یک احراز شخصی است. این مرجع تقلید احراز کرد رضای امام علیه السلام را که به طلبه ها شهریه بدهد یا مصارف از این قبیل،‌اما طلبه ای که شهریه می گیرد به چه مجوز شهریه بگیرد؟ بگوید من خودم احراز کردم رضای امام را؟ که به این سادگی که نمی شود احراز کرد. بگوید من تقلید می کنم از مجتهد خودم در این مسأله که می گوید من احراز کردم امام راضی است به شما شهریه بدهیم؟ در کتاب البیع مرحوم امام فرمودند مگر این امر تقلیدی است که شما تقلید می کنید. تقلید در مسائل اجتهادی است، این احراز رضای امام علیه السلام که مسأله اجتهادی نیست.

و لذا ایشان فرمودند تنها توجیه صرف سهم امام ولایت فقیه است که فقیه ولایت دارد بر امر خمس، طبق تشخیص مصلحت خودش عمل می کند. کی می گوید من احراز می کنم رضای امام علیه السلام را؟ بر فرض هم بگوید حجت نیست. اصلا خمس مال هیچکس نیست، مال امام علیه السلام هم نیست،‌ یک مالی است مصارفی دارد، نیاز سادات فقیر باید از آن تامین بشود، آن هم نه اینکه نصف خمس را بدهند به سادات فقیر. ایشان می فرمود این همه خمس بخواهی نصفش را به سادات فقیر بدهی، خمس بازار بغداد ایشان می گفت نصفش را به سادات فقیر بدهید همه سادات غنی می شوند، بقیه اش چی؟‌ این همه خمس نصفش را بدهیم به سادات فقیر خیلی زیاد می آید. ایشان بیاناتی داشتند می فرمودند ما می گوییم باید نیاز سادات از خمس تامین بشود و الا خمس حق متولی هست، حق فقیهی است که متولی است و او طبق مصالح عمل می کند. حالا آن مقدار که سید نیازمند است باید تامین شان بکند،‌اما اینطور نیست که هر کسی هم پنجاه هزار تومان خمس بیاورد بگوییم بیست و پنج تومانش را بگذار در آن صندوق سهم سادات، بیست و پنج تومانش را بگذار صندوق سهم امام. نه، همه را یک جا جمع کن اما فقیهی که متولی شئون مردم است، باید از مجموع اخماس نیاز فقراء سید را تامین کند و مابقی هم در مصالح عامه خرج کند. اصلا دوست دارد صرف کسانی بکند که اصلا طلبه هم نیستند، مصلحت تشخیص بدهد. همین کار را هم خواهد کرد.

این هم نظر امام. تا جواب اشکال آقا را بدهیم. حالا کدام نظر درست است،‌محل بحث ما نیست. مثل مرحوم آقای خوئی که مشهوری هستند،‌آن ها اصلا سهم امام را ملک شخص امام علیه السلام می دانند. هر کاری که مصلحت می داند می تواند انجام بدهد. و در عصر غیبت ما نمی توانیم ملک امام را به او بدهیم،‌لایمکن ایصاله الی مالکه. طبعا راه همانی است که آقای خوئی طی کرده مثل مشهور.

جواب اشکالات امام را هم لابد خواهند داد. اینکه امام فرمودند از کجا احراز رضایت امام بکنیم،‌خب آن ها می گویند احراز می کنیم. طلبه ها چه کار کنند؟ صبح و شب درس می خوانند این است،‌اگر بروند سر کار،‌دیگه چی می خواهد بشود؟ بالاخره باید یک عده ای متمحض باشند در علوم دینی برای خدمت مذهب. راه دیگری که برای امرار معاش طلبه ها نیست،قطعا امام زمان راضی است به صرف سهم امام در حوزه های علمیه. البته با حفظ شرائط، با اینکه اسراف و تبذیر نشود، طلبه ها درس بخوانند، خدمت دینی بکنند، نه اینکه اول ماه بیاید شهریه بگیرد بعد تا آخر ماه برود در بنگاه های محل بنشیند مشغول معامله بشود. پس احراز رضایت می شود کرد.

و این هم که امام فرمودند اجتهادی نیست احراز رضایت امام، چرا اجتهادی نیست؟‌ بالاخره حسی که نیست،‌همه کس که نمی فهمند امام علیه السلام راضی است به چه مصرفی یا راضی نیست. عملا شده تخصصی. با حفظ جوانب مختلف باید احراز کنیم امام زمان به چی راضی است،‌شده اجتهادی. اجتهاد که شاخ و دم ندارد، گنبد و بارگاه ندارد. اجتهاد یعنی احتیاج به اعمال تخصص دارد. مجتهد که احکام دین را می داند روایات اهل بیت را می داند، او بالاخره از این جهت بهتر تشخیص می دهد که امام به چه چیزی راضی است. بله نسبت به تعیین مصارف، او باید عارف باشد به مصارف، ممکن است اصلا او طلبه درس خوان را خوب نشناسد، فقراء نیازمند شیعه را خوب نشناسد باید کمک بگیرد از افراد برای تعیین مصارف به نحو جزئی که مصارف را پیدا کند و تطبیق کند بر آن.

اما آن نظر امام، خب اصلا مبنایش فرق می کند. امام اصلا مبنایشان در خمس این است که نه ملک شخص است،‌نه ملک منصب امامت است، نه ملک منصب حکومت است، اصلا مالک ندارد، تعیین مصرف شده برایش. و ولایتش با امام معصوم است و در طول امام معصوم با فقیه. این اصلا مبنا فرق می کند. بله اگر کسی این مبنا را طی کرد و قائل به ولایت مطلقه فقیه شد،‌نتیجه همین می شود که امام فرمودند. مبانی مختلف است و ما وارد بحث مبنایی نمی شویم.

س:‌ پول امام زمان را خرج نکنیم یعنی برویم دفن کنیم؟ گفت رند هایی بودند،آن هایی که در زمان قدیم قائل بودن دفن سهم امام واجب است،‌چون ما نمی دانیم امام به چه چیز راضی است،‌نگه می داریم تا خودشان تشریف بیاورند مصرف کنند. رندهایی بودند پیگیری می کردند که این آقا کجاها دفن می کند سهم امام را بعد می رفتند فردایش بر می داشتند و می بردند به مصرف شرعیش می رساندند.

راجع به اصل فرمایش آقای خوئی در مجهول المالک اینکه فرمود این صحیحه یونس، در بحث خمس فرمود، این صحیحه یونس اطلاق ندارد، انصافا درست است. حق با ایشان است در بحث خمس. اینکه اینجا فرمود اطلاق دارد عجیب است. تصدق بثمنه اینکه بگوییم اطلاق دارد ولو بدون اذن از حاکم شرع اثبات اطلاق عجیب است. و حق با ایشان است در بحث خمس که فرموده این اطلاق ندارد، شاید امام خودشان به عنوان ولی امر اذن دادند و فرمودند تصدق بثمنه.

ما غیر از این یک روایت صحیحه ای هست،‌معتقدیم این روایت صحیحه هم تعیین می کند ولایت فقیه را در مورد مجهول المالک،‌هم تعیین می کند که مجهول المالک مصرف تعیینیش صدقه نیست،‌کل ما یراه الحاکم مصلحةً. اصلا مجهول المالک را حاکم می خواهد حقوق کارمندانش را بدهد به شرط اینکه عمل شان خدمت در بانک ربوی نباشد. عمل های حلال،‌خدمت به جامعه می کنند، می خواهد مجهول المالک را به عنوان حقوق این ها بدهد. آن روایت این است:

در کافی از محمد بن یحیی از محمد بن احمد بن یحیی که از اجلاء هست، از موسی بن عمر از حجال از داود بن یزید نقل می کند. موسی بن عمر مردد بین موسی بن عمر بن بزیع است که نجاشی توثیقش کرده و موسی بن عمر بن یزید است که توثیق ندارد. ولی به نظر ما می شود مشکل را حل کرد و لو موسی بن عمر بن یزید توثیق ندارد. بله در رجال کامل الزیارات بود که آقای خوئی قبلا قبول داشت بعدا برگشت، و نعم ما صنع که فقط مشایخ بلاواسطه ابن قولویه صاحب کامل الزیارات را پذیرفت در اواخر عمرش که درست هم هست. اما از یک راه دیگر می شود سند روایت را درست کرد. و آن این است که شیخ صدوق این روایت را نقل می کند از حجال از داود بن ابی یزید. شیخ صدوق در مشیخه سند صحیح ذکر می کند به روایات داود بن ابی یزید. این روایت را شیخ صدوق نقل کرده از حجال از داود بن ابی یزید. در مشیخه می گوید و ما کان عن داود بن ابی یزید فقد رویته عن ابی عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی عن العباس بن معروف عن ابی محمد الحجال عن داود بن ابی یزید. پس سند روایت با سند شیخ صدوق درست می شود. متن روایت را بخوانم. دارد:‌کسی به امام صادق علیه السلام عرض می کند انی اصبت مالا و خفت فیه علی نفسی، ‌امام می فرمایند و الله ما له صاحب غیری. مال مجهول المالکی بود، توضیح خواهیم داد انشاءالله فردا، امام فرمود به خدا قسم صاحبش من هستم. خب این ظاهرش این است که ولی امرش من هستم. و این ظهور دارد در اینکه ولی امر ولایت بر مال مجهول المالک دارد. یصرفه فی ای موضع شاء و رآه مصلحة، چه صدقه بدهد چه غیر صدقه،‌انشاءالله فردا توضیح می دهیم.